

متن پرسش

تقدیم به استاد طاهرزاده سالهایی که به دنبال شقایق بودم روز و شب در هدف کشف حقایق بودم گه به این کوی و به آن کوی گذر میکردم گه به اندیشه ی اغیار خطر میکردم گه به خود نعره زدم راه خدا این باشد؟ راه حق غیر گذر از ره این دین باشد؟ دست تقدیر مرا وارد دورانی کرد همرهت وارد آن باغ و گلستانی کرد که ز محدوده ی فکرم به فراتر باشد گلشن راه تو بر من به سراسر باشد رهنمایم بشدی مرشد جانم بشدی مصلح من بشدی جام شرابم بشدی راه من شد ره دین سوی خدا از ره تو نور حق گشته منور به دلم از بر تو شده فرقان سخنت از بر من در دنیا سخنت هادی من در گذر از این دنیا متصل کردی مرا با ره این دین خدا که نباشد ره حق از ره این دین، جدا گر چه نام تو بود اصغر طاهرزاده اکبری در همه آنچه حبیبم داده یا رب آن مرشد راهت که شدم خاک رهش حافظ و یاور او باش همه روز و شبش شاگرد شما ابوتراب پورحقانی مرداد ۱۳۸۸

متن پاسخ

باسمه تعالی جناب آقای ابوتراب پورحقانی «شعری شدی و با کلماتت خریدمت» حقیقت از همه ی کلمات بزرگتر است و تا انسان خود را نشکند و ابوتراب وار خاک کوی او نشود، بر قلبش تجلی نمی‌کند. لذا فرمود: از بهاران کی شود سرسبز سنگ..... خاک شو، تا گل برویی رنگ‌رنگ سال‌ها تو سنگ بودی دل خراش..... آزمون را، یک زمانی خاک باش امیدوارم آزاد از همه‌چیز خاک او شوی تا به نور او سر بر آوری و اسمت متحد با مسمایت گردد. ارادت مند شما طاهرزاده